

هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



جناب ذبیح فی الکاف

هو المقدس الأمتع الأبهي

هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً لعل يحرق بها كل الحجات و الاشارات و يجعل انفسهم خالصاً لله المقتدر العزيز الجميل تالله الحق من يقرأ آيات الله على شأن الذي يجري من لسانه لينقطع عن كل من في السموات و الأرض و يتقرب الى مقر القدس هذا المنظر المشرق المنير و لو يطلعن العباد بحب الذي يجري منه حينئذ تلك الكلمات ليفدين انفسهم لهذا المظلوم الذي ابتلى بين يا جوج النفاق و لن يجد لنفسه ناصر الا الله الملك العزيز الكريم و انك انت يا ذبيح ان اسمع لما يوحى عن جهة الكبرياء مقر الذي استوى عليه عرش ربك العلي الاعلى باننى انا حى في الأفق الأبهي اسمع و ارى ما فعلوا المشركون بجمالى الأخرى بعد ظهورى الأولى و انا الشاهد على كل شىء و انا المقتدر المهيمن العزيز القدير ان يا ذبيح لا توقف في امر الله ثم اشهد بما شهد الله قبل خلق الأرض و السماء ثم انقطع عن مظاهر الأسماء ثم انظر الى الذي خلقهم بأمر من عنده و لا تكن من الممترين طهر نفسك عن كل الاشارات ثم بصرک عن رمد الكلمات ثم انظر بطرفى الى جمالى ثم انطق بكلماتى فى ثنائى ثم عرف بعينى هذا الجمال الطاهر المشرق المقدس البديع ان يا عبد قم باقتدارى ثم كسر سلاسل التقليد باسمى القدير ثم اغلال الوهم بسلطاني المقتدر العزيز المحيط فوالذي نطق الفجر بثنائى لو تريد ان تعرفنى بغيرى لن تعرف



ORIGINAL

ابدأً و بذلك امرت في الواح الله المقدس العزيز المنيع ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالله الحق
 نزلنا عليهم آياتاً لو نقرأها على الجبال لتندك و على السماء لتنفطر و على الأرض لتنشق و مع ذلك ما
 يجرّكوا هؤلاء في انفسهم و ما صعدوا الى الله في اقل من الحين قست قلوبهم بما اتبعوا انفسهم و هواهم و
 اعرضوا عن الذي بأمره خلقت السموات و الأرضين فوعمر ك لو يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه
 في مذ الليلي و الأيام و يتخذوه لأنفسهم رباً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور
 و كذلك كان الأمر ان انت من العارفين و ان يأتيهم الله بسلطانه و يشهدن ملائكة السموات في حوله و
 يظهر لهم كل الآيات لن يؤمنوا به ابدأً و يعبدون الوهم في انفسهم من دون بينة و لا كتاب مبين فانظر
 حين الذي جاء على بسلطنة الله و آياته ثم برهانه اعرضوا عنه اكثر العباد بما اتبعوا الأوهام في انفسهم و
 كانوا من الغافلين و كل استدلوا بما عندهم من كلمات الله و كلمات الذين خلقوا بحرف منه ثم اعرضوا
 عن الذي خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالى العزيز المنيع و انهم لو ينظروا الله بالله و ارادوا عرفانه
 بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلوا السبيل كذلك فاشهد في كل ظهور من اول الذي لا اول
 له الى آخر الذي لا آخر له لتكون من العارفين مع ان ظهور قبل قد خرق بقوة الله كل الأوهام و وصاهم
 في كل سطر بأن لا يعترضوا على الذي يظهر بالحق و يشتاق ظهوره كل من في الملا الأعلى و ما خلق بين
 السموات و الأرضين فلما ظهر بالحق اعرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين و اذا
 قيل لهم بأى حجة آتمت بعلى من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربك العزيز العليم يسود
 وجوههم و ينهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض في آذانهم لئلا يسمعون كلمات الله كذلك غشتم
 حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين و انك لو تتوجه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم
 ما سمعت من ملة الفرقان حين الذي اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير و انك
 لو تسمع منى دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثم اقبل بوجهك الى جمال ربك و لا تخف من
 احد و لا تكن من الصابرين ثم خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثم اشربها باسمى الأبهى فتوكل على الله و انه
 ينطقك بالحق و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين و انا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتم بالقلم و المداد
 و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولكن نسأل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد
 و تطلع بأسرار التي سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين قم على نصره الله و امره
 تالله ان الذي اتخذوه الناس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكن الناس كانوا
 من عبدة الأوهام و الأصنام و كذلك يذكر اسمائهم عند ربك في تلك الأيام التي بقينا بين الأنام من
 غير ناصر و معين و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم من قبله لوحاً ثم من قبله لوحاً و نسأل الله بأن
 يرزقك بها و يظهر لك ما كنز فيها و انه هو الغفور الرحيم و قد حضر في هذا السجن بين يدينا كتابك و
 قرأناه و وجدنا منه نفحات حبك في الله ربك و رب آبائك الأولين و عرفنا شوقك في الله و

اشتیاقک بلفائه و ما اردت الورود علی مقرر ربک المتعالی العزیز المنیع انا ما خالفنا فی الوعد و نوفی ما وعدناه کذلک کتبنا علی نفسنا الحق قبل خلق السموات و الارضین و اردنا ان نحضرک تلقاء الوجه ولكن المشرکین حالوا بیننا و بینک و اخرجونا عن الدیار الی ان جعلونا مسجوناً فی هذه الأرض البعید و انک لو ترید ان تسافر الی الله و تهاجر الیه اذا اشرفت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما ترید و اذناک لتحضر بین یدینا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمین ای ذبیح قلم الله اراده نموده که بلسان بدیع پارسی با تو تکلم فرماید چه که حبّش با تو بوده و انشاء الله خواهد بود پس بشنو نغمات قدس الهی را که بحرفی از آن افتدۀ منقطعین مجذوب شده و خواهد شد لمیزل فراموش نشده و انشاء الله نخواهی شد سه لوح منیع باخوی داده شد که ارسال دارد شاید لأجل مصلحتی که در سرّ او مستور است تأخیر نموده ولكن کلّ ابداع را لوحی مشاهده کن و بر صدر آن بخطّ ابهی از قلم قدس اعلی باین کلمات احلی مکتوب که ای عباد ظهور حقّ لمیزل بدونش مشتبه نشده و لایزال باعمال و افعال و صفات مقدّس از کلّ ممکّات بوده و خواهد بود چه که او بنفسش معروف بوده و ماسوایش باو معروف ایّا کم یا قوم بدونش توجه نمائید چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلنند بارادۀ او ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شوید لمیزل بنفس خود مکلف بوده اید و آیه عرفان جمال رحمن در شما موجود و ائه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یتطیعنّ علیه اگر این رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و التّهی باری بشنو ندای این طیر مغنی در کلّ شیء را و بهیچ حجابی محبوب مشو و بهیچ سبحاتی ممنوع نه ببصر خود در امر الله مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر دونش و اعلاء امر تفکر کن که شاید بلطیفۀ امری که نفسی از او مطّلع نیست مطّلع شوی و بکوش بقا و تسنیم ارقّ اصفی فائز گردی فوالذی انطقنی بین السموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازله این ارض ذکر نمایم البتّه محزون شوی و سر بصحرا گذاری و لذا حفظاً لنفسک اظهار نشده که شاید بالمواجهه ذکر شود و لیس هذا علی الله بعزیز و آن جناب مطّلعند که در اقلّ از آن این عبد بحفظ جان خود نپرداخت لیلاً و نهاراً در دست مشرکین مبتلا بوده تا آنکه امر الله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت نفسی را که والله الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضرّی باو راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرّض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قلم قیام نمود و چون خود را خاسر یافت باقترا قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت اگر آن جناب ببصر حدید در آن نسبتهای که باین عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وسوس نداشتته جز آنکه ناس را از

منبع امر منع نماید حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم مع ذلک با علم باو و به ما فی صدره بایادی قدرت حفظش فرمودم حال بیرون آمده و مفتریاتی باین عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش و ای کاش که از اصل امر مطلع میشدید اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند به ما هو علیه واقف شود الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحقّ وارد آورده اند انشاء الله بنظر آن جناب میرسد درست تأمل فرمائید و تفکر کنید انشاء الله بلالی مودعه در آن فائز میشوید بشنو در این آخر قول ندایم را جمیع این خالق را مفقود شمر و معدوم دان مگر نفسی که الیوم بر امر الله ثابت و راسخند اینست کلمه حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال انشاء الله امیدواریم که از سبح رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید ای ذبیح در بدایع حکتم ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده مابین ارض و سماء آیات حکمیه و ظهورات صنعیه ظاهر و مشهود است اشارات و همیه لمزل ناس را از سازج عزّ احدیه و فطرت اصلیه الهیه محروم نموده و از تغییرات و تبدیلات ملکیه مضطرب مشو چه که در کلّ شیء این تبدیل بوده و خواهد بود و لکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البته در او حکمتی مستور است که جز افنده صافیه آن لطیفه دقیقه را ادراک نماید مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الأرض را تربیت مینماید و اعطاء کلّ ذی حقّ حقه در این مقام از او مشهود و لکن سراج را ضرّ تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کل در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابداً در یوم فضلی از این اسماء ظاهر نه حال باسی بر شمس نبوده ظهور او سبب اطفای ضیاء دون او شده حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه بتربیت شمس در کمال علو و ظهور اذاً تفکر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصل الی مراد الله و لا تحتجب عن اشارات المعرضین و همچنین در شمس معانی مشاهده کن و در اسرار خفیه الهیه و رموزات مستوره ربانیه تفکر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع بحر اولیه و آخریه از او ظاهر و باو راجعند محروم نمائی لسان الله میفرماید که باصل امر ناظر شو در این ظهور و بآنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفاقیه و انفسیه تا در امرش مستقیم مانی و کلمه حقّ را چون کلمات دونش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بأنّ هذا هو الحقّ ملاحظه در ظهور اولم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از ین رحمن محروم نساخته و چون آذان غیر مطهره بکلمات قبلیه مأنوس بود لذا از استماع و ادراک نغمات رحمانیه و کلمات عزّ صمدانیه در یوم قیامة محروم گشته اینست که در کلّ کتب و صحف و زیر و الواح بلسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی جز بنفس ظهور تمسک نجوید چه

که سالک سبیل هدی بوطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانیست فائز نخواهد شد مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کل آنچه شنیده مقدس نماید و این امر بر کل ملل در احیان ظهور صعب و مستصعب بوده چه که هر ملتی باشارات کلمات قلبیه بحجبات غلیظه محتجب شده و این بسی واضحست احتیاج بتفصیل نبوده و نخواهد بود و در ظهور سنه ستین آن جناب بچشم خود ملاحظه نموده و بگوش خود شنیده ولکن ملت بیان را لایق و سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال بسطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مزی است محتجب مانند چه که جمیع حجبات قبل را ظهور قبل مرتفع فرمود و باصرح بیان و ابداع تبیان جمیع را وصیت فرموده و در کل الواح عرفان نفس قدم را معلق بامری نفرموده فوا حسرةً علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم باری لازال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مزی و طالع و ظاهر و هویدا است اعتنائی نداشته و بحجبات نفس و هوی محتجب بوده اند و بعد از غیبت گروهی مجدداً بوهیم صرف اظهار ایمان نموده ولکن غافل از آنکه اریاح امتحان در کل احیان در هبوط و قواصف افتتان در کل آن از شطر رحمن مرسل ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید ان یا قلم القدم غیر اللحن ثم غنّ علی لحن عربی مبین لعلّ یجذب افئدة الممکات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی وجهک المقدّس الطاهر الأطهر المنیر و یقطعهم عن الذین اعتکفوا علی اصنام النفس و الهوی و اعرضوا عن الذی یشهد له کلّ الکائنات بأنه هو الله المقتدر العلیّ العظیم قل یا قوم ان ادخلوا هذا الرضراض البیضاء الذی ظهر علی لون کثیر الحمراء فی شاطئ قلزم الکبریاء تالله الحقّ لو تشهدنه ببصری لتشهدنّ فیہ کلّ الألوان بعد الذی جعله الله مقدساً عن کلّ لون و عن کلّ ما خلق بین السموات و الارضین قل ا تکفرون بنفسی ثمّ تقرؤن عما خرج من قلبی فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین ان یا ذبیح تفکر فی الذی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرین بحیث لو یشهد احد مشیه لیوقن بأنه لم یزل کان کافراً بالله ثمّ مشرکاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فی امره و متمسکاً بدونه و متشبثاً بذیل کلّ مشرک عنید و انه بعد الذی ظهر الله بسطانه و ختم النبوة بحمد رسول الله اذا یتدلّ بالامامة ثمّ بما قاله حسین ابن روح بعد الذی هو احتجب الناس من کلمات الّتی یروی عنه بأنّ القائم کان فی جابلقا و امثاله کما سمعت بأذنک و کنت من السامعین و انک لو تنظر الیوم لتعرف بأنّ ملأ الفرقان ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل و کان الله علی ما اقول شهید و علیم و انک ان رأیته قل ان یا ایها الکافر بالله و المعرض عن حضرته و المشرک بجماله و المنکر بآیاته الّتی احاطت العالمین لو اردنا الیوم بأنّ نجعل کلّ الأشياء ولیاً لنقدر بکلمة الّتی تخرج من قلبی الذی یحرّکه اصابع قدرتی المتعالی العلیّ الحکیم مت بغیضک یا ایها المعرض عن الله فی ازل الآزال لأنک لو کنت موقناً بالله فی عهد ما کفرت بنفسه فی تلك الايام الّتی ظهر فیها بسطان الذی احاط کلّ الخلائق اجمعین قل یا ایها المردود و مظهر التمرود بأیّ حجة آمنت بعلیّ

من قبل ثم من قبله بحمد رسول الله ثم من قبله بابني الذي سمي بالروح ثم من قبله بالكليم الذي نادينا
من شجرة التي توجهت اليها لحاظ الله مرة ونطقت في كل الأحيان بأني انا الله لا اله الا انا المقتدر العزيز
الكريم قل ان يا كف التراب لم اعرضت عن رب الأرباب بعد الذي شئت سبحاب الأمر واتى على سماء
القدس وقضى الأمر من لدى الله الواحد المقتدر العزيز الحكيم قل تالله اذا يلعنك كل الذرات ثم على في
الرفيق الأعلى ولكن انك احتجبت في نفسك واشتغلت بما سميت باسم الذي به تفتخر بين امثالك و
كنت من المحتجين اياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفر ابليس من تلبسه و
الدجال من اضلاله و انك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله انها تهب من اصل الجحيم وجعله الله عبرة
لذنيهم كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشی على ربوة ذات قرار فكيف على صراط الله الذي كان
ادق من الشعر و احد من سيف قاطع حديد و انك انت فاعرف مراد الله في الذي نطقت لسان
الصدق عليه لتكون من العارفين فوعمر ك يا ذبيح لم يكن في قلبي بغض احد من الممكات لأن الله طهره
عن كل دلالة و عن كل ما يقع عليه اسم شيء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لما عرفوا هؤلاء نعمة
الله بأبصارهم و قلوبهم ثم انكروها اوحى عن شطر الأيمن مقر عرش ربك الرحمن ما يتنبه به عباده
ليكونن من المتنبين و لئلا يقربهم المقربون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذنيهم كفروا و اشركوا
بالله بعد الذي نزل عن سماء الأمر و في حوله من الملائكة قبيل و انك انت فكّر فيما جرى من قلم الله ثم
تفكر في كلماته لعل تصل الى ما كنز فيها من لآئ التي لا مثل لها في الابداع و تستغنى بها عن العالمين
كذلك اطعنناك و اخبرناك مرة اخرى فضلاً من لدن ربك العلي الأعلى على نفسك و على الذنيهم
معك لتكون مطلعاً به و بما خرج من قلبه ثم من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول في كل حين ان الحمد
لله الذي هدانا لنفسه المتعالى العليم المحيط